



طلال سلمان، سردبیر روزنامه سرشناس السفیر چاپ بیروت، با محافل حزب‌الله ارتباطی نزدیک دارد. در شرایطی که بیشتر رسانه‌های لبنانی و عربی، جانب قدرتمندان و زورگویان را گرفتند و از موضع نایب دفاع کردند، روزنامه السفیر یکی از معدود رسانه‌هایی است که در جنگ اخیر رژیم صهیونیستی علیه لبنان، در سرمقاله‌ها و تحلیل‌های منطقی و انتشار مطالب گوناگون به دفاع از حقوق محرومان و مظلومان جبهه اسرائیل پرداخت که با سکوت و همراهی بعضی از کشورهای عربی بر ضد حزب‌الله اعلام جنگ کرد. طلال سلمان در مراحل گوناگون مبارزات حزب‌الله و به ویژه پس از آزادسازی جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰ و مبادله اسیران و پیکرهای شهید، با دبیر کل حزب‌الله گفت‌وگو‌هایی را انجام داده است. این گفت‌وگوها خالی از تحلیل دقیق چگونگی شکل‌گیری حزب‌الله و آینده اوضاع لبنان و پیشبینی تحولات منطقه نبوده است. نظر به اهمیت و جذابیت این مقاله، ترجمه و درج آن را در این یادمان به هنگام دیدیم.

دانستیهایی درباره سید حسن نصرالله

به قلم طلال سلمان - سردبیر روزنامه السفیر

حماسه شگرف ایمان ...

وارد کاخ می‌شوید تا بر تأیید خود از حکومت، هر چند از موضع یک همپیمان، تأکید کنید. آیا ورود به این کاخ، احساسات متناقضی را در شما به وجود نمی‌آورد؟ این تناقضات، نظر شما را به خود جلب نمی‌کند؟ شما که از فقر در جنوب به حومه فقر با ویژگی‌های ارمنی در شرق بیروت (کمپ شرشوبک) گریخته‌اید، آیا احساس نمی‌کنید که با ورود به کاخ ریاست جمهوری، وارد کاخ اطاعت و فرمانبری شده‌اید؟ آیا شما از انقلاب خارج شده‌اید تا پای به درون حکومت بگذرید؟ شما که نماز مبارزه مسلحانه و اقدامات شهادت‌طلبانه هستید، آیا برای لحظه‌ای احساس کرده‌اید که شما برای باقی ماندن

در این کاخ سزاوارتر هستید تا ساکنان کنونی آن؟ این پرسش، سید حسن نصرالله را که چهره‌ای آرام و تعابیری ساده و قابل فهم دارد، غافلگیر نکرد. او پیش از آن که امور سخت جنگی را تجربه کند و مرگ را در برابر چشمانش ببیند و به مقام یک رهبر سیاسی برسد، به عنوان یک روحانی، فن بیان را خوب فرا گرفته است و همواره برای پرسشهای سخت و غافلگیر کننده، پاسخهای مناسب و خیره کننده دارد. به گونه‌ای که به نظر می‌رسد پاسخ چنین پرسشی را از قبل آماده کرده است. او در پاسخ گفت:

«هرگز! برای من هیچ گاه آزادسازی سرزمین لبنان ارتباطی به حکومت نداشته است. شاید ما که در سایه شهادت زندگی می‌کنیم، نتایج مستقیم اقدامات خود را بر حکومت، از ذهن خود پاک کرده‌ایم. شاید هم بین این دو موضوع رابطه‌ای نمی‌بینیم. ما به وظیفه خود به عنوان مقاومت عمل کردیم و خداوند ما را پیروزی بخشید. موضعگیری حکومت به ویژه رئیس جمهور، همواره حمایت و پشتیبانی از ما بوده و امیل لحود پیش از رسیدن به ریاست جمهوری و زمانی هم که فرمانده ارتش بود، این موضع را داشت. ما خواهان حکومت نبوده‌ایم. وظیفه مقاومت، آزادسازی سرزمینهای اشغالی است و علاقه‌ای برای به دست گرفتن حکومت ندارد. برای ما همین کافی است که حکومت با ما خصومت نداشته باشد.»

و از نظر انسانی پذیرش آن دشوار است. هر کس که پیروز شود شایستگی‌اش را برای پیروزی به حق خویش در همه حکومت یا بخشی از آن ربط می‌دهد تا بتواند از سوی همپیمانانش احساس امنیت کند. وانگهی، شما یک پیروزی تقریباً ناممکن را به دست آورده‌اید، زیرا مجبور کردن اسرائیل به عقب‌نشینی کاری عادی و آسان نبوده است. از طرف دیگر حزب شما که در طول این سالها جنگیده و صدها شهید تقدیم کشور کرده است، سختیها و مشقتهای زیاد و گاه نیرنگ و خیانت را تحمل کرده و همه این دشواریها و مانورها و توطئه‌ها را در داخل و خارج از کشور، پشت سر گذاشته است و حق دارد به حق خویش در حکومت بنشیند و اگر نتوییم مهم خود را از آن بگیرد،

خود کرده بود. البته پس از آنکه انتخابات آینده ریاست جمهوری را به طمع انتخاب مجدد خود، لغو کرد! سپس میشل عون نیز، انتخابات را لغو کرد تا خود به کاخ ریاست جمهوری راه یابد، اما وقتی انتخاب وی عملی نشد، در کاخ ریاست جمهوری سر به شورش برداشت و پس از آنکه دمشق با انتخاب وی به ریاست جمهوری لبنان مخالفت کرد، شعار «نبرد آزادیبخش» علیه «اشغالگران سوری» را سر داد. شاید به خاطر همین مسائل بود که وقتی در آن دوشنبه شب با سید حسن نصرالله دیدار کردم، پرسشهای خود را درباره پیروزی، آزادسازی و مقاومت و بیرون راندن نیروهای اشغالگر اسرائیلی به تعویق انداختم و نخست این سؤال را از وی پرسیدم که هنگام ورود به کاخ ریاست جمهوری برای اولین بار چه احساسی داشته است؛ حتماً امروز که پای به کاخی می‌گذاشتید که همواره در جبهه دشمن شما قرار داشته است، احساسات متضادی دارید. کاخی که فرهنگ

نصرالله

آنچه که روز اول گفتیم وعده خالی و برای آرام کردن شما نبوده است. من پای وعده‌ام هستم و شما جز از ما و جز از مقاومت از کسی کمک نمی‌گیرید. حتی دولت نیز به شما کمک نخواهد کرد؛ زیرا اگر این کار را به دولت بسپاریم، روند اداری مسائل بسیار طول خواهد کشید. در آینده منتظر کمکهای مستقیم ما باشید.

سیاسی شما باعث می‌شود سعی کنید آن را از چنگال غاصبان و متجاوزان بیرون آورید و به صاحبان قانونی یعنی ملت، بسپارید. شما، هم اکنون از میدان مبارزه با دشمن، پیروز و سربلند بیرون آمده‌اید، اما فاتحانه وارد این کاخ نشدید و در آنجا نمی‌مانید تا حکومت را به عنوان یک نیروی آزادیبخش به دست بگیرید، بلکه این یک دیدار قانونی و مؤید این نکته است که شما این حکومت را به رسمیت می‌شناسید. شما که در بیرون از این کاخ، انقلابی هستید،

این حزب تا کجای خواهد بزرگ‌تر و فزاینده طائفه خویش و حکومت لبنان باشد؟ اندکی پیش از ساعت یازده ظهر روز دوشنبه ۲۷ ژوئن سال ۲۰۰۰ میلادی، سر تیپ امیل لحود، رئیس جمهور لبنان، دفتر کار خود را با عجله ترک می‌کند تا وارد تالار بزرگ و مزین به سنگهای سرد مرمرین شود و از مهمان عزیز و محترمی که برای نخستین بار وارد کاخ ریاست جمهوری لبنان و مقرر رسمی او میشود به گرمی استقبال کند. این مهمان بزرگ، کسی نیست جز دبیر کل حزب‌الله، رهبر مقاومت اسلامی لبنان، سید حسن نصرالله. این اتفاق از هر نظر استثنایی است، زیرا نه این مهمان تاکنون به دیدار رئیس جمهوری در مقر اقامتش رفته و نه کاخ ریاست جمهوری عادت داشته است که گامهای چنین مرد بزرگ و مهمی را بر پهنه خود احساس کند؛ مردی که اسرائیل، او را دشمن شماره یک خود می‌داند. از این روی، این دیدار استثنایی بین رهبر یک کشور و یک انقلابی پیروز به خبری جهانی تبدیل شد و خبر گزارها، گزارش مصور آن را به سراسر جهان مخابره کردند.

مسافت بین «صاحبه» (حومه جنوبی بیروت) و کاخ ریاست جمهوری در منطقه «بعیدا» چهار کیلومتر بیشتر نیست، اما به لحاظ روانی، این مسافت بسیار زیادتر است. دشمنان در گذشته تلاش کردند تا این مسافت، گسترده‌تر و این فاصله افزون‌تر شود، زیرا نظام سیاسی کشور، طائفه‌گرا بود و از اجرای خواست اکثریت مردم طرفه می‌رفت و به غرب و طرحها و برنامه‌های ویژه آن برای سیطره بر منطقه عربی و تداوم بخشیدن به جنگ داخلی لبنان تمایل داشت. لذا بین کاخ ریاست جمهوری و بخش جنوبی بیروت، همواره زبان توپخانه سخن می‌گفت. نظام حاکم برآن بود تا مخالفان خود را که با شعار مظلومیت و محرومیت و تأکید برعربی بودن لبنان و دفاع از مقاومت فلسطین، زیر یک پرچم گرد آمده و خواستار تغییر اوضاع حاکم بودند و از کشورهای عربی تقاضای کمک کردند، ولی پاسخ مثبت و حتی همدردی و همراهی آنان را دریافت نکردند. سرکوب کند. بدین سان، زمین یک دور کامل چرخید و اینک همان محروم انقلابی و مقاوم، مهمان کسی است که نماد نظام تعدیل‌کننده و تبدیل‌کننده و تجدیدکننده پیمان طائف (پاییز ۱۹۸۹) است. تعدیلیایی که به نام اصلاحات قانون اساسی و سرکوب شورش و تمرد، در سیزدهم اکتبر ۱۹۹۰ یعنی فقط سه ماه پس از اشغال کویت توسط صدام حسین شکل گرفتند. در همان روزها، برای نخستین بار در تاریخ مناسبات دو کشور، یک جنگنده سوری در آسمان بیروت پدیدار شد و کاخ ریاست جمهوری را بمباران کرد و میشل عون از کاخ، خارج شد و به سفارت فرانسه و سپس به فرانسه پناهنده شد. ریاست جمهوری امین جمیل در روز ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۸ پایان می‌یافت و او میشل عون را جانشین

باید نسبت به تغییر و تحولات آن نظارت داشته باشد. حداقل آن که از خویش و پیروزی به دست آمده دفاع کند.

سید حسن نصرالله، همواره این مسائل را مد نظر داشته و کاملاً واضح است که حزب الله مدتهاست تکلیف این موضوع را روشن کرده و بین مقاومت و دستیابی به حکومت، فرق قائل شده، خیال خود و دیگران را در این زمینه، راحت کرده و این تصور را از آنان گرفته است که فکر کنند وقتی این حزب آخرین بخش از خاک جنوب را آزاد کرد، با اسلحه به بیروت باز خواهد گشت و به خاطر پیروزی به دست آمده، مشروعبت کامل را حق خود خواهد دانست.

چگونه حزب الله توانسته است از نظر روانی این باور را در خود به وجود آورد که بین پیروزی نظامی بر اثر عملیات مقاومت و بهره برداری سیاسی از آن برای دستیابی به حکومت فرق قائل شود و این موضوع را همصدا کند؟

این یکی از پرسشهای بزرگی است که نمی توان به آن پاسخ داد، مگر آنکه به عمق این بنیاد عقیدتی، سیاسی، نظامی که دارای یک عنوان تابناک قرآنی است و شیوه پیچیده‌های راد بر خورد با نیروهای مختلف در پیش گرفته است، وارد شویم. اندیشه‌های که از لبنان آغاز می شود و از سوریه میگذرد و به جمهوری اسلامی ایران ختم می شود. بماند که دشمنان همواره با این اندیشه مبارزه کرده اند و می کنند و سعی دارند با اتهام تروریست بودن، آن را سرکوب کنند.

چند روز پیش از آن، یعنی در روز شنبه ۱۷ ماه مه، سید حسن نصرالله به مناطق آزاد شده جنوب و به طور دقیق به بنت جبیل، یکی از مراکز منطقه جبل عامل رفت و در مقابل توده عظیم مردمی که برای شنیدن سخنان او آمده بودند، اعلام کرد که حزب الله به تنهایی این پیروزی را به دست نیآورده است و شرکای او کسانی هستند که پیش از وی برای پیروزی تلاش و یا با او همراهی کرده اند. احزاب ملی و ترقیخواه مانند بعثت، کمیونسستها و ملیگرایان سوری و جنبش امل که به تعبیر رئیس مجلس نمایندگان لبنان، مادر حزب الله محسوب می شود، در این پیروزی شریک هستند. وی به حق همه احزاب و گروه‌ها و افراد و سازمانها در این پیروزی، اعتراف کرد. این اعلان از سوی تأیید نقش رهبری او در مقاومت و آزادسازی نیز محسوب می شود.

او سپس با صداها رسا اعلام کرد، «ما جایگزین حکومت نخواهیم شد و قصد نداریم حکومت مورد نظر خود را برپا کنیم. موضوع برقراری امنیت برعهده حکومت باقی خواهد ماند و مسئولیت ما مطلق و همه جانبه نخواهد بود. ما متعهد به مقاومت هستیم نه در آرزوی حکومت. حکومت باید پس از آزادسازی بخش اعظم خاک لبنان و بیرون راندن اشغالگران همچنان به وظایف خود ادامه دهد. ما همواره مقاومت خواهیم کرد تا مزارع شبعرا از اسرائیل باز پس بگیریم و اسیران و بازداشت شدگان را از زندانهای اسرائیل آزاد کنیم.» دولت لبنان باید متابع آبی در زده شده توسط اسرائیل را باز پس بگیرد و مه را از این، او فلسطینیها را نیز مخاطب قرار داد. برخی از آنان صدای او را به طور مستقیم از حد فاصل مرز و اکثریت آنان از طریق رادیو و ماهواره شنیدند. لحن او گرم و امیدوار کننده بود و آهنگ اندوهگینی داشت، زیرا سید به حکم تجربیهای طولانی و نه به خاطر ایجاد انتفاضهای تازه و از سرگیری مقاومت که به دلیل ناتوانی آنان مطمئن نبود که با پاسخ مثبت از سوی فلسطینیها روبه رو شود.

وقتی در گفت و گو با سید حسن نصرالله برای ترسیم نقش حزب الله در آینده لبنان اصرار ورزیدیم و این موضوع را مطرح کردیم که این حزب در یک محیط طائفه‌ای مشخص (شیعه لبنان) محصور شده و همین امر می تواند تأثیر یا قدرت این حزب را برای تغییر معادلات منطقه کاهش دهد، سید حرف تازه‌ای را مطرح کرد و گفت: «ما باید اعتراف کنیم که حزب ما بزرگ تر از طائفه‌ای است که اعضا و هواداران حزب الله به آن وابسته هستند، همچنان که بزرگ تر از هر طائفه و هر نظام سیاسی موجود است. ما نماد یک طرح ملی هستیم که اهداف آن به مرزهای لبنان و فلسطین محدود نمی شود. آرمانها و ساختار فکری ما و حجم و تأثیر و اقبال مردم به ما فراتر از آن است که سلاح را بر زمین بگذاریم و به دنبال مقام و وزارت برویم یا سهمیه خود را در مجلس نمایندگان افزایش دهیم و خود را در چهارچوب بازی سیاسی محدود کنیم.»

در گذشته، اشاره‌های گذرایی را در مورد این موضوع می شنیدیم و تحولات آشکار در مواضع و بیانیه‌های سیاسی حزب الله نشان می داد که هرچه بیشتر به موضع ملی‌گرایی عربی نزدیک می شود، بی آنکه مبانی اندیشه اسلامی را کنار بگذارد. در بسیاری از موقعیتها و موضعگیریها و در برابر ناکامیها و شکستها و انحرافات دولتهای عربی، بیانیه‌های این حزب از رنگ و بوی کاملاً ملی برخوردار بود، هر چند این مفاهیم با واژه‌هایی بیان می کردند که رنگ و لعاب دینی داشتند.

می پرسیم: پس بلندپروازی شما بسی فراتر از کاخ ریاست جمهوری بعدا است؟

سید حسن نصرالله را که چه‌های آرام و تعابیری ساده و قابل فهم دارد، غافلگیر نکرد. او پیش از آن که امور سخت جنگی را تجربه کند و مرگ را در برابر چشمانش ببیند و به مقام یک رهبر سیاسی برسد، به عنوان یک روحانی، فن بیان را خوب فرا گرفته است و همواره برای پرسشهای سخت و غافلگیر کننده، پاسخهای مناسب و خیره کننده دارد.

سید اعتراض می کند و می گوید: «این بلند پروازی نیست، بلکه اندیشه، عقیده و رسالت است.» در فوریه گذشته، همکار ابراهیم نافع، سردبیر روزنامه الاهرام، از من خواست تا یک گفت و گو مطبوعاتی را با سید حسن نصرالله تدارک ببینم. این نخستین بار بود که یک روزنامه ناسیونالیست مصری خواهان گفت و گو با رهبر حزب الله شده بود. از آنجا که این دیدار برای نخستین بار برگزار می شد، فضای بیگانه‌گی یادست کم نا آشنایی بر این دیدار که دیر هنگام صورت گرفت، حاکم بود. البته دلایل فضای حاکم بر دیدار، پرسشهای «ظرفی» بود که همکاران مطبوعاتی وابسته به الاهرام و مرکز پژوهشهای این روزنامه از سید حسن نصرالله پرسیدند. به عنوان مثال یکی از پرسشها این بود، «چرا نام خود را حزب الله گذاشتید، آیا این بدان معناست که حزب شما نام خدا را احتکار کرده و به تنهایی به خدا ایمان دارد؟» پرسش دوم درباره مسئله «تقیه» در فقه شیعی و جایگاه آن در خط مشی و شعارهای حزب الله بود و این که آیا حزب الله اهداف واقعی خود را بر پایه تقیه دنبال میکند یا خیر؟ به اضافه سؤالاتی بسیار دیگری درباره ایران که به نظر می رسید هدف آنها این بود که اهداف و آرمان و خط مشی حزب الله را ایرانی جلوه دهند. اما پرسش مستقیم از سید حسن این بود که، «چگونه توانستید یک جوان را به این باور برسائید که با چشمان باز به استقبال مرگ برود؟ زان این قدرت بزرگ و توانایی عظیم شما در بسیج جوانان و برانگیختن روح شهادت طلبی در آنها چگونه است که آنان در اوج جوانی، زندگی و لذتهای آن را نادیده می گیرند و به دنبال شهادت می روند؟»

سید حسن نصرالله پس از آنکه سید حسن نصرالله پس از آنکه مفهوم انحصاری بودن خداوند در حزب الله را نفی کرد و گفت که این نام از آیه «و من یتوکل الله و رسوله والذین آمنوا فأن حزب الله هم الغالبون» گرفته شده است. سید حسن در شرح تقیه، آن را ضرورتی خواند که اوضاع و شرایط سیاسی و جواختن حاکم در دوره‌های خاصی آن را ایجاد می کند و شیعیان مظلوم و ستم‌دیده به تقیه پناه می برند تا از فتنه و اختلاف و درگیری با حکومت ظالم پرهیز کنند. سپس درباره شهادت طلبان سخنانی گفت که مفهوم آنها این بود: «خدا را سیاسی می گویم که در میان جوانان ما کسانی هستند که برای خداوند و بهشت و روز قیامت ایمان دارند. بدون این ایمان امکان نداشت بتوانیم کسی را برای رویارویی با قدرتمندترین ارتش منطقه، بسیج کنیم. اینان خداوند و بهشت و قیامت را باور دارند و از گوشه و کنار برای نایل شدن به شهادت می آیند و برای شهادت با یکدیگر رقابت می کنند. اگر این روحیه وجود نداشت، این مقاومت، هیچگاه با نمی گرفت و تداوم نمی یافت و به اذن الهی به پیروزی نزدیک نمی شد.»

چند روز بعد، چهارمین و پنجمین حمله ناجوانمردانه اسرائیل به ساختار لبنان و به ویژه تأسیسات برقی اتفاق افتاد و برای نخستین بار کشورهای عربی و اکثرشهای تندی نشان دادند. سه هفته پس از آزادسازی خاک لبنان و دقیقاً در روز ۲۰ ژوئن سال ۲۰۰۰، حزب الله دوباره خیرساز شد و یک موفقیت دیگر در کارنامه‌اش به ثبت رسید. خبر از این قرار بود که کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل

متحد، به مقر دبیرکل حزب الله در بخش جنوبی بیروت رفت و با رهبر حزب الله که نامش به ترانه‌ای تبدیل شده و در طول شبانه روز در گوش سربازان اسرائیلی مستقر در «گذرگاه فاطمه» واقع در خط مرزی لبنان با فلسطین اشغالی طنین انداز شده است، یعنی حسن نصرالله، دیدار کند.

این دیدار در نوع خود بی نظیر بود. زیرا سابقه نداشت که یک مقام بزرگ بین المللی با رهبر یک ارتش آزادیبخش یا رهبر یک گروه مقاومت ضد صهیونیستی در کشوری دیدار کند. سید حسن نصرالله نیز خود را آماده نکرده بود که با یک مقام بلندپایه بین المللی ملاقات کند، زیرا شعار فرامی‌تاری یا جهان شمولی که نصرالله سر می دهد، از اندیشه اسلامی سر چشمه می‌گیرد و ارتباطی به نیویورک، مقر سازمان ملل و به واشنگتن که مقر تصمیم‌گیریهای بزرگ جهانی است، ندارد. در روز دوشنبه بیست و سوم ماه مه سال ۲۰۰۰، صحنه نادر و بی نظیری در نوار مرزی جنوب لبنان تجلی یافت که می تواند تفسیر یا نتیجه‌گیری منطقی و قابل قبولی داشته باشد. در آن روز زرمندگان حزب الله در رویارویی با نظامیان اسرائیلی به نوار مرزی رسیدند. سربازان اشغالگر به سرعت عقب‌نشینی کردند. این عقب‌نشینی شش هفته پیش از موعد عقب‌نشینی از خاک لبنان و حداقل یک هفته پیش از موعدی که تخمین زده می شد، روی داد. اسرائیل هرگز تصمیم به عقب‌نشینی را به آگاهی شبه نظامیانی که آنها را سازماندهی کرده و در طول دو دهه تحت عنوان ارتش جنوب لبنان به آنان آموزش و اسلحه داده بود، نرساند. تشکیلات شبه نظامیان مزدور که اسرائیلیها برای محافظت از جان خود، آن را ایجاد و سازماندهی کرده بودند، به یک چشم بر هم زدن فرو پاشید و فرماندهان این نیروهای آموزش دیده نیز به سرزمینهای اشغالی فلسطین فرار کردند و همه سلاحها و تجهیزات نظامی خود را که عملاً برای تجهیز یک ارتش سه هزار نفره کافی بود، در خاک لبنان باقی گذاشتند.

در پی این پیروزی، جبهه اسرائیل در خاک لبنان فرو پاشید. نیروهای آنتوان لحد از هم پاشیدند و فرماندهان و شبه نظامیان و همکاران آنان به طور دسته جمعی گریختند و به سربازان در حال فرار اسرائیلی ملحق شدند، به طوری که شتاب فرار آنان از عقب‌نشینی اسرائیلیها سریع تر بود. آنان انواع سلاحها، مهمات، تجهیزات، اسناد و مدارک خود را نیز در گوشه و کنار جنوب لبنان رها کردند و گریختند. این فرار بزرگ، همه و حتی حزب الله را نیز غافلگیر کرد. حزب الله که عقب‌نشینی پیش از موعد رسمی را پیش‌بینی کرده بود، تصور نمی‌کرد روند فرار این قدر سریع باشد. دسته‌ای از نیروهای پیشگام حزب الله بی درنگ در مناطق آزاد شده، جایگزین اشغالگران اسرائیلی شدند. در برخی از پایگاهها،



هنوز نظامیان اسرائیلی و مزدورانشان مستقر بودند و نیروهای حزب الله وظیفه داشتند آنان را تعقیب و وادار به فرار کنند. همه چیز به داخله حزب الله پیش می رفت. تصمیم حزب نیز واضح و روشن بود: نیروهای اسرائیلی باید زیر آتش مقاومت عقب‌نشینی می کردند و به آنان اجازه خروج سالم از جنوب لبنان داده نمی شد. مهم ترین رویداد این بود که زرمندگان مقاومت اسلامی در عرض چند ساعت با اسلحه در مقابل سربازان دشمن ایستادند و فقط چند متر با آنان فاصله داشتند. فاصله آنان با یکدیگر، تنها سیم خاردار مرزی بود که با منقذ نبرد آزاد اعراب اسرائیل می شد به راحتی آن را از میان برداشت. ولی جایگزین کردن دوباره این سبهای خاردار با اعضای پیمانهای جداگانه سازش و با استقرار نیروهای حافظ صلح بسیار



دشوار بود. صحنه کاملاً جالب و بی نظیری بود، زیرا رزمندگان که سختیهای زیادی را تحمل کرده و شبهای زیادی را بیدار مانده واز میدانهای مین عبور کرده و در عملیات کمین شرکت داشته و کوشیده بود هوایمهای دشمن، او را شناسایی نکنند و یا در تیررس پستهای نگهبانی دشمن قرار نگیرد و با گلوله آنان از پای در نیاید، هم اکنون به جایی رسیده بود که دشمن اسرائیلی او را از نزدیک و با چشم غیر مسلح می دید. اکنون نظامی اسرائیلی از ترس رزمندگان حزب الله، خود را پشت سنگرهای بتنی پنهان می کرد، رزمندگان حزب الله در کنار سیم خاردار، پرچم خود را در دست چپ و سلاح را در دست راست گرفته و در مقابل سربازان اسرائیلی ایستاده بودند. در آن سوی سیم خاردار، نمایان اسرائیلی زیر پرچمی با دو خط آبی و ستاره شش گوشه پنهان شده بودند و به رغم در دست داشتن اسلحه، توان شلیک گلوله را نداشتند.

توده های مردم از فرط خوشحالی تا نوار مرزی به دنبال رزمندگان پیش رفتند و وقتی به مرز رسیدند و سربازان اشغالگر را دیدند که خاک لبنان را ترک گفته اند، آنان را سنگباران و با نفرین و دشنام آمیخته با شکهو شادان پیروزی با آنان برخورد کردند. قطعنامه شماره ۴۲۵ شورای امنیت سازمان ملل متحد پس از گذشت ۲۲ سال در آن روز اجرا شد. دو طرف نبرد که سالهای طولانی با یکدیگر جنگیده بودند، اینک در مقابل یکدیگر قرار داشتند و هیچ یک حاضر نبودند دوباره جنگ را آغاز کنند و آرامش جادویی دو سوی مرز را برهم بزنند. شاید مهاجرت سید حسن نصرالله از زادگاه خود در روستای بازوریه در شهرستان الزهرانی در جنوب لبنان به دبیرخانه حزب الله در بیروت که مقر رهبر کنونی مقاومت است، روند شکل گیری فعالیت های این سازمان سیاسی نظامی و بسیار متعهد و منضبط را که در تاریخ معاصر جهان عرب بی نظیر است، بیان می کند. این حزب، نماینده هزاران شهروند محروم جنوب و بسیاری از مناطق دیگر لبنان از منطقه بقاع گرفته تا هرمل، بعلبک و عکاک است. این مناطق شاهد مهاجرت انبوه روستائیان از علت نبودن درآمد کافی و فرصت های شغلی هستند. روستائیان لبنان از امکانات کافی برخوردار نیستند و شغل کشاورزی شکم آنان را سیر نمی کند. این شرایط باعث شده اند که هزاران لبنانی به شهر بیروت که در دهه شصت میلادی از هر نظر به شکوفایی رسیده بود، مهاجرت کنند، زیرا این بهترین راه حل برای بهبود بخشیدن به سطح زندگی است. پیدا کردن شغل آبرومندانه، تأمین مدرسه برای فرزندان، استفاده از خدمات درمانی و احتمال این که فرزندان، تحصیلات دانشگاهی خود را هر چند با دشواری و فداکاری بسیار ادامه دهند، روند مهاجرت به بیروت را تسریع کرد.

خانواده سید حسن نصرالله نیز مانند هزاران خانواده شیعه جنوبی و بعلبکی این شناس را داشت که در برخی از مناطق شرقی بیروت دقیقاً در یکی از محله های ارمنه نشین سکونت کند. ارمنه لبنان در پی فریبی که ترکه قبیل از جنگ جهانی اول در حق آنان مرتکب شده بودند، به این کشور مهاجرت کردند و از حمایت دولت فرانسه که پس از جنگ جهانی اول لبنان، و سوریه را در اشغال داشتند، برخوردار شدند. دولت وقت لبنان زمینهای وقفی یا دولتی و مجتمع های مسکونی ساخته شده را در اختیار آنان قرار داد. دولت برای دستیابی به اهداف سیاسی به ارمنه شناسنامه لبنانی داد تا با این شیوه، موازنه طائفه های را حفظ کنند، لذا آنان در عین حال که شهروند لبنانی بودند، در چهارچوب مجموعه های طائفه ای و مذهبی خود زندگی می کردند.

در بهار سال ۱۹۷۵، هنگامی که جنگ داخلی لبنان آغاز شد، اولین نتایج آن در مرزبندیهای طائفه ای بروز کرد. بدین سان سرنوشت مسلمان نواحی شرقی بیروت که اکثریت قاطع آنان شیعه بودند، به اینجا کشید که دچار سرنوشت فلسطینیها و آواره شدند. این آوارگان در چند اردوگاه درگوشه و کنار بیروت که بزرگترین و معروفترین آنها اردوگاههای تل زعتر و اردوگاه ضبیه در نزدیکی جسر الباشا بود، زندگی می کردند. اردوگاه پناهندگان الضبیه، از ساکنان فلسطینی مسیحی خالی شده بود. تقریباً یک سال و نیم پس از کشتار ناشی از جنگ داخلی، پناهندگان فلسطینی اعم از رزمندگان مقاومت و افراد مسلح، باید اردوگاه تل زعتر و نواحی اطراف آن را تخلیه می کردند. زیرا منطقه چنان محاصره شده بود که زندگی در آنجا ناممکن بود. بدینسان مسلمانان به شکلی اهانت آمیز و به دنبال فجایعی وحشیانه، از منطقه رانده شدند.

گروه های دهه هزارد نفری فقیر شیعه که برخی از آنها به این امید که فرزندانشان آینده بهتری داشته باشند، زمینهای آنجا را به تملک خود در آورده و خانه های کوچکی را ساخته یا اجاره کرده بودند، بدون اینکه هیچ گونه خدماتی دریافت کنند، زندگی می کردند و طبیعی بود که همراه با فلسطینیها، مجبور به ترک منطقه شدند. خانواده سید حسن نصرالله هم که پدرش سید عبدالکریم نصرالله مغازه های درکمپ «شرشویک» درست کرده بود، در میان مهاجران بود. از آغاز جنگ



داخلی لبنان در آوریل سال ۱۹۷۵، شیعیان به دلایل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همواره نیروی انسانی همه احزاب وطن پرست و ملی گرا و ترقیخواه را تشکیل می دادند. وقتی بخش عمده فلسطینیهای مبارز پس از سپتامبر سیاه در اردن و مرگ حامی خود جمال عبدالناصر به لبنان آمدند، همین شیعیان، بدون در نظر گرفتن هویت رهبرانشان از فلسطینیها حمایت کردند، توده های مردمی وابسته به احزاب چپگرای ملی که از فلسطینیها حمایت می کردند، شیعی بودند. به ویژه وقتی که «فدائیان» فلسطینی در مرز لبنان و فلسطین اشغالی مستقر شدند، اغلب آنان را شیعیان تشکیل می دادند.

آغاز درگیری بقیه های سوریه و عراق و خروج مصر از گردونه مبارزات عربی و به دنبال جداسازی ارتش مصر و اسرائیل و متعاقب آن، تحولات مهمی که دیدار انور سادات از اسرائیل و امضای پیمان کمپ دیوید برجای گذاشت، همه و همه تأثیر شدیدی بر صحنه سیاسی لبنان و پایتخت آن بیروت گذاشت. بیروت آن روز، پایتخت ملی گرایان عرب و مرکز اندیشه و تفکر و سرزمین رویارویی و درگیری و رقابت میان افکار و عقاید و دستگاههای جاسوسی کشورها و منافع گوناگون دیگران بود. با کم رنگ شدن شعارهای ملی گرایان و ناسیونالیسم عربی، احزاب و نیروهای سیاسی چپگرای لبنان، رنگ و لعاب خود را از دست دادند و یا از مسیر خود منحرف شدند، به ویژه این که نظامهای عربی سعی



سید حسن نصرالله، همواره این مسائل را مد نظر داشته که حزب الله مدتهاست تکلیف این موضوع را روشن کرده و بین مقاومت و دستبازی به حکومت، فرق قائل شده، خیال خود و دیگران را در این زمینه، راحت کرده و این تصور را از آنان گرفته است که فکر کنند وقتی این حزب آخرین بخش از خاک جنوب را آزاد کرد، با اسلحه به بیروت باز خواهد گشت و به خاطر پیروزی به دست آمده، مشروعیت کامل را حق خود خواهد دانست.

داشتند این احزاب را به طرف خود جذب کنند و از طرفی هم برخی از این احزاب به سوی مقاومت فلسطینی جذب شدند. در لبنان هنگامی که شمارش معکوس جنگ داخلی آغاز شد و موج طائفه گرایی بالا گرفت، بسیاری از مبارزان به طوایف خود بازگشتند و یا کار سیاسی را کاملاً کنار نهادند. به ویژه این که بازی، ابعاد بین المللی به خود گرفت و رهبران احزاب سیاسی نه می توانستند بر آن تأثیر بگذارند و نه قادر بودند از پیامدهای آن جلوگیری کنند.

دوباره شعرا و گفتارهای متناقض و متضاد رهبران فلسطینی که حماسه مقاومت فلسطینی روزگاری بر نارساییها و نقاط ضعف آنها سرپوش گذاشته بود، آشکار گردیدند. مسیحیان به این بهانه که

مقاومت فلسطینی، ارتش مسلمانان است، ادعای تجزیه طلبی کردند. ورود نیروهای سوریه به لبنان در چهارچوب نیروهای اتحادیه عرب، راه حلی بود که کشورهای عربی برای پایان دادن به بحران داخلی لبنان مطرح کردند. اشغالگران صهیونیست نیز با اشغال بخشی از سرزمینهای جنوب لبنان و برپایی کمربند امنیتی و اقدام به تشکیل دولت کوچک سرگرد سعد حداد، به دخالت نیروهای سوریه در لبنان پاسخ دادند. سرگرد سعد حداد افسر مسیحی ارتش لبنان بود که اسرائیلیها احساس وطن پرستی او را تحریک کردند تا در مقابل فدائیان فلسطینی در مرز لبنان در کنار اسرائیل بایستد. او براین اساس برای برای تجسم بخشیدن به آرمانهای وطن پرستانه، به اسرائیل گروید. دعای حمایت از مقاومت فلسطینی با تقاضای تغییر در نظام طاقتفرگ لبنان که رنگ و بوی مارونی داشت، با یکدیگر در آمیخت. دخالت سوریه در لبنان، پیش از آنکه کنفرانس سران عرب و اتحادیه عرب به آن مهر قانونی بزند، باعث شد اطمینان بیشتری مطرح شوند و این گونه وانمود شد که سوریه، همیمان مارونیهای لبنان شده اند. آن روزها، مارونیه به دلیل مسائل مذهبی، دشمن فلسطینیها و آرمانهای اسلامی محسوب می شدند. شیعیان که دیر هنگام دریافتند اکثریت نسبی لبنان را تشکیل می دهند، به دنبال آن بودند که در نظام حاکم جای پای پیدا کنند، زیرا مبارزات ملی گرایانه و ترقیخواهانه جز با مرگ و شهادت، آنان را به جایی نرسانده بود. آنها در معرض آزمونی بزرگ قرار داشتند، زیرا مارونیت سیاسی، طرح یک پیمان طائفه ای را به آنان پیشنهاد کرد که باید با اکثریت سنی مذهب منطقه به بهانه اقلیت بودن می جنگیدند. مارونیه به این ترتیب می خواستند همان کاری را انجام دهند که صهیونیستها در فلسطین انجام دادند. دولت مسیحی لبنان که نماینده اقلیت بود، آمادگی آن را داشت که از طرحهای مربوط به حمایت اقلیتها در منطقه پشتیبانی کند.

با وجود آنکه شیعیان به طور جدی به این طرح پاسخ مثبت ندادند، اما احساس کردند که به تدریج از سنسها دور می شوند. در عین حال بسیاری از دولت مردان مسیحی، ترس و نگرانی خود را از افزایش جمعیت شیعیان که در سخت ترین شرایط زندگی و بدترین شرایط بی عدالتی سیاسی به تولید نسل و افزایش جمعیت ادامه می دادند، پنهان نمی کردند. در چنین شرایطی امام موسی صدر، به عنوان مبلغ وارسته و شخصیت مؤثر و تابناک، از الگوی گرفتار شدن در طرح مارونی شیعی در عرصه سیاسی لبنان خودداری کرد و تمایل خود را به تمایز، با ابراز شخصیت شیعی عربی تاحد انتساب به حضرت رسول (ص) نشان داد. او ایرانی تبار بود و پدر و مادرش از صور به ایران مهاجرت کرده بودند و کودکی خود را در ایران گذرانده و مدتی هم در درس حوزوی در نجف شرکت کرده بود و لهجه ایرانی و عراقی داشت. امام موسی صدر با جنگ داخلی مخالف بود و سعی داشت جلوی آن را بگیرد و یادست کم، آن را محدود کند، اما شرایط سخت و دخالت های بین المللی، این اجازه را به او نمی داد. لذا سعی می کرد از مقاومت فلسطینی دفاع کند تا بتواند بر تصمیم گیریهای سیاسی یا حداقل ملی لبنان سبطره داشته باشد. تلاشهای او زمانی به اوج رسیدند که پذیرفت سازمان آزادبیش فلسطین را مهار و از سلطه آن بر تصمیم گیریهای سیاسی لبنان جلوگیری کند. بدین سان گردانهای مقاومت لبنان، «امل»، «راه وجود» و برخی از افراد حرفه ای جنبش فتح، گردانهای جنبش امل را آموزش می دادند و اسلحه آن را سوریه تأمین میشد، بی آنکه وانمود کند که علیه دولت لبنان اعلام جنگ داده است.

رهبر شیعیان لبنان شعار «اسلحه زینت مردان است» را سر داد و تلاش کرد محرومان شیعه را در یک جنبش سیاسی و شبه نظامی سازماندهی کند. وی فقیران را تحریک کرد تا کاخهای ثروتمندان و مراکز دولتی را به اشغال خود در آورند، اما وقتی خطر جنگ داخلی را درک کرد، کوشید با اعتراض و اعتصاب و رویارویی، جلوی جنگ داخلی را بگیرد، اما امواج جنگ داخلی، بسیاری قوی تر و ژرفناتر از این اعتراضها بودند و همین امر باعث شد او را بر بایند. او در اواخر اوت سال ۱۹۷۸، در جریان سفر به لیبی روده شد و از آن زمان تاکنون خبری درباره وی دریافت نشده است. امام موسی صدر و رازهایی که در سینه داشت، از انتظار پنهان شدند و هیچ کس نفهمید مقصود او از سازماندهی جنبش امل این بود که در کنار مقاومت فلسطین باشد و یا جایگزین آن شود؟ اما به طور قطع، بسیاری از کادرهای رهبری حزب الله و در پیشاپیش آنان سید حسن نصرالله از درون جنبش امل متولد شده اند.

پیش از آنکه بحث را درباره «سید» (امام موسی صدر) که نظام سیاسی لبنان با تشکیل «مجلس اعلا اسلامی شیعی» و انتخاب او به عنوان اولین رئیس، آن هم در شرایطی که همه از آن آگاه هستیم، سعی کرد شیعیان را جذب کند، به پایان برسیم، لازم می ماند به این نکته اشاره کنم که او اولین کسی بود که شیعیان جنوب را که اهل فرهنگ و علم



و ادب و تواضع هستند و جنگ طلب نیستند با شیعیان منطقه بقاع پیوند داد، در حالی که فارغ التحصیلان حوزه علمیه نجف اشرف تا آن روز هیچ تأثیر قابل توجهی در برقراری پیوند میان شیعیان جنوب با شیعیان بقاع که منطق عشیره‌ای بر آنان حاکم است، نداشتند. رابطه شیعیان بقاع با علم و فرهنگ محدود است و به علاوه این که خشونت در سرشت و طبیعت آنان است. بدین سان هنگامی که حزب الله تأسیس شد، فاصله روانی شیعیان از دورترین نقطه هرمل در شمال دره بقاع و در نزدیکی مرز سوریه تا دورترین ارتفاعات جبل الشیخ، پشت جبل عامل تا مرزهای فلسطین به کلی برطرف شده بود. اینک ناگزیریم نگاهی به تاریخ بنیادین و مرصفل نبردهای اعراب با اسرائیل را که در آستانه فراموشی است، یادآوری کنیم، زیرا نسل کنونی رزمندگان حزب الله، صحنه‌های خونینی را که دل مادرانشان را به درد آورد و مردانگی پدرانشان را به چالش کشید، ندیده‌اند. رانده شدن دسته جمعی فلسطینیها از سرزمینشان به همراه کودکان و بیچارگان فلسطین و توتشه ارضان و ترس و نگرانی از لکه‌دار شدن آبرو و ناموسشان و ناتوانی در پایداری و نداشتن رهبری و اسلحه و تشکیلات ضروری برای مقاومت را شاهد نبوده‌اند.

شاید نسل کنونی جوان شیعه، حکایت مادری فلسطینی را شنیده باشد که از ترس و اضطراب، فراموش کرده بود یکی از فرزندانش را همراه خود به دیار آوارگی بیوراد یا پدیری هنگام آوارگی و از ترس از دست دادن خانواده، دیوانه شده بود. حکایت زبانی که از فرط گریه، بی‌پیشانی از دست داده بودند، و در سینه‌هاشان کلید خانه‌هایی را آویخته بودند که هیچ‌گاه به آنها باز نگشتند و کسانی که از چهار گوشه دنیا به فلسطین آمدند تا ادعای خرافاتی تورات را در سرزمین موعود محقق سازند، آن خانه‌ها را با همه اثاثیه و لوازم آن را غصب کردند. اما نسل کنونی با چشمان خود شاهد پیرش تانکهای اسرائیلی یا ستون سربازان است که در جاده‌ها پیشروی می‌کنند و راههای ارتباطی شهرها و روستاها را در پهنه‌های کوهستانی و در ساحل، بدون هیچ مقاومتی از سوی فلسطینیها به اشغال خود در آورند، خانه‌ها را ویران کردند، درختها را سوزاندند و انسانها را بی‌رحمانه به قتل رساندند.

در روز چهارم ژوئن ۱۹۸۲ نیروهای اسرائیلی از سمت جنوب به خاک لبنان یورش بردند، خود را با پشتیبانی آتش توپخانه و نیروی هوایی به دروازه‌های بیروت رساندند و برای چند هفته، بیروت را به محاصره در آوردند تا اینکه آمریکا با میانجیگری موفق شد رهبران مقاومت فلسطین را متقاعد کند، خود و رزمندگان‌شان از لبنان خارج شوند، مشروط بر این که آمریکا، سلامت آنان را تضمین کند. آنان خروج از لبنان از طریق دریا به طرف یونان را انتخاب کردند تا از آنجا به تونس که با پذیرایی آنان موافقت کرده بود، بروند. گزینه خروج مقاومت فلسطینیها از لبنان تعجب‌آور بود، زیرا شایسته بود که برای ماندن در نزدیکی فلسطین اشغالی، راه زمینی به سوی دمشق را انتخاب کنند. اما این که چرا این راه را انتخاب نکردند، دلایلی دارد که در اینجا جای بحث درباره آنها نیست.

در آن روزها مقاومت فلسطین در بدترین شرایط ممکن به سر می‌برد، زیرا همه امکانات و نیروهای آن در باتلاق جنگ داخلی لبنان و درگیری سیاسی با سوریه و فراز و نشیب همپیمانهای گوناگون و اقدامات ناپرخانه برای باز کردن دریاچه گفت‌وگو با آمریکاییها فرو رفته بود. هر چند راه مذاکره مشروط با اسرائیلیها، آن را فرسوده کرده بود. بخش عمده رزمندگان مقاومت فلسطین از مبارزه مسلحانه ناامید شده بودند، از این روی به بیروت و سایر مناطق لبنان رفتند تا عملاً بر آنجا اعمال سلطه کنند. رهبران فلسطین وظیفه داشتند برای کارهای مقدم مقاومت فلسطین پستهای دیپلماتیک و با نمایندگیهای سیاسی و وظایف سازمانی خیالی بتراشند و حقوق زیادی را برای آنان در نظر بگیرند آنان را راضی نگه دارند تا به سوی اعتراض و مخالفت و باج خواهی از رهبری کشیده نشوند. شاید به همین علت و دلایل دیگر، از جمله برتری مطلق، نظامیان اسرائیلی فاصله یکصد کیلومتری مرز تا بیروت را به راحتی و بدون مقاومت قابل ملاحظه‌ای بپیوندند. در نتیجه تجاوز اسرائیل به لبنان، مقاومت فلسطین از بیشتر مناطق لبنان، به جز شمال و بعلبک خارج شد. همچنان که نیروهای سوریه به جز از برخی از مناطق مرزی در بقاع و شمال لبنان، از این کشور بیرون رانده شدند و تنها در برخی از مناطق کوهستانی استان «جبل لبنان» ماندند. به اضافه اینکه هیچ کس، اسرائیل را به خاطر قتل عامها و فجایعی که مرتکب شد و شهزترین آنها کشتار صبرا و شتیلا در بیروت بود، بازخواست نکرد. این اوضاع و شرایط بستر عملی تولد تشکیلاتی بود که بعدها به نام حزب الله شهرت یافت. احساس ذلت و خواری مسلمانان و عموم گروههای ملی‌گرای لبنان به او رسیده بود:

۱. مقاومت فلسطین شکست خورد، بازور از لبنان رانده شد، گریه‌کنان با لبنان خداحافظی کرد و به تونس رفت، احساس کرد اسرائیل بر

سرنوشت امت چیزی شده و دامنه شکست تکمیل شده است. ۲. سوریه هم از درگیری با اسرائیل در شرق لبنان به شدت زخمی شده و از بیشتر خاک لبنان بیرون رانده شده بود. این در حالی است که میان سوریه و رهبران مقاومت فلسطین درگیری و کشمکش سیاسی سختی روی داده بود که تأثیر منفی به‌سزایی بر گروههای ملی‌گرای لبنانی گذاشته و آنان را از نظر عاطفی و فکری و سیاسی پراکنده ساخته و بیشترین آسیب را به رویکردهای ملی آنان وارد آورده بود. ۳. اسرائیل با کمک تانکهای خود و با فریفتن و تهدید نمایندگان مجلس و نیز ورودن و مخفی کردن آنان در صندوق عقب ماشینها، رهبر شبه نظامیان نیروهای لبنان، بشیر جمیل را که همپیمان اسرائیل بود، به کرسی ریاست جمهوری لبنان نشانند. ۴. متقابلاً، جنگ صدام حسین علیه ایران و انقلاب اسلامی، دومین سال خود را پشت سر گذاشته و باعث شده بود امکانات و توان امت و منابع اقتصادی آن به ویژه در شبه جزیره عربستان و خلیج (فارس) از بین برود و در سازمانهایی همچون اتحادیه عرب که می‌توانست امت را متحد سازد و موجب تحکیم همبستگی گردد، شکاف و دودستگی ایجاد شود. کشورهای عربی برای رسیدگی به فاجعه جدید، جز برگزاری کنفرانس سران عرب در شهر فاس در مغرب و پذیرش طرح صلحی که ولیعهد وقت عربستان سعودی، فهد بن عبدالعزیز، آن را ارائه داد، راه دیگری نداشتند.

در همان حال، لبنان، سعی داشت در مقابل نتایج و دستاوردهای حمله اسرائیل به آن کشور بایستد. به این ترتیب، چند روز قبل از آنکه بشیر جمیل، دست‌نشانده اسرائیل، صلاحیت قانونی خود را دریافت کند، بر اثر انفجار یکی از دفاتر حزب فلاتر به قتل رسید. او در این دفتر، جلسه ویژه تشکیلاتی ترتیب داده بود. با فاش شدن راز کشتارهای دسته‌جمعی بیش از ۱۵۰۰ زن و مرد در اردوگاه آوارگان صبرا و شتیلا که بیشتر آنان را فلسطینیها و کارگران فقیر لبنانی و سوری تشکیل می‌دادند، برخی از کشورهای بزرگ تصمیم گرفتند نیروهای پیمان ناتو را در لبنان بیاورند تا ضمن برقراری امنیت و حمایت از باقیمانده فلسطینیها و مخالفان خروج آنان از لبنان، زمینه عقب‌نشینی مشروط نیروهای اشغالگر و مهاجم اسرائیلی را فراهم سازند.

متقابلاً، سوریه به شیوه جدیدی در برای رویارویی و جلوگیری از تحقق اهداف تجاوزگرانه اسرائیل به لبنان و برهم زدن معادلات موجود در این کشور و شکست محاصره نظام حاکم بر دمشق جستجو می‌کرد. بدین سان دو مرکز دور از یکدیگر که دارای دو هدف مختلف بودند، نظر سوریه را جلب کردند؛ یکی تهران

انقلاب اسلامی و دیگری لبنان. جمهوری اسلامی همواره بر داشتن نقشی در جهان عرب تأکید می‌کرد و از نخستین روز پیروزی انقلاب، گمشده خود را در فلسطین یافته بود. حکومت انقلابی ایران، سفارت اسرائیل و همه دفاتر آن را تعطیل و کارکنان و کارشناسان آن را اخراج کرد و در اختیار سازمان آزادیبخش فلسطین قرار داد.

رسیدن به فلسطین باید از لبنان و پیش از آن از سوریه گذشت. دمشق که از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی از آن به شدت استقبال کرده بود، با تهران، ائتلاف مقدسی را امضا کرد که با حمله صدام به ایران و سر دادن شعار قادیسی صدر اسلام، استحکام بیشتری یافت. صدام به جنگ خود با ایران و بعد ناسیونالیستی بخشید و خود را نگهبان دروازه شرقی جهان عرب دانست که از اعراب در مقابل ایرانیان مجوس حمایت می‌کند.

در چنین شرایطی، سوریه نه فقط برای اعاده حیثیت از دست رفته که برای حمایت دمشق از نتایج مستقیم هجوم اسرائیل به لبنان علاوه بر تهران و انقلاب اسلامی باید به لبنان باز میگشت. چشمویشی از لبنان به خاطر وجود میراث مبارزاتی برای آزادسازی سرزمین فلسطین و در راه دفاع از همه آرمانهای قومی اعراب اجتناب‌ناپذیر بود. زیرا، اسرائیل هنوز نیمی از لبنان و اطراف بیروت را در اشغال داشت، بنابراین، واقعیت‌های موجود، نقطه شروع رویارویی یعنی مقاومت در برابر اشغالگران و همه پیامدهای سیاسی آن را مشخص

«هرگز! برای من هیچ گاه آزادسازی سرزمین لبنان ارتباطی به حکومت نداشته است. شاید ما که در سایه شهادت زندگی می‌کنیم، نتایج مستقیم اقدامات خود را بر حکومت، از ذهن خود پاک کرده‌ایم. شاید هم بین این دو موضوع رابطه‌ای نبینیم. ما به وظیفه خود به عنوان مقاومت عمل کردیم و خداوند ما را پیروزی بخشید.»

کرده بودند. بدین سان ائتلاف سوریه و ایران، جای پای سیاسی تازه‌ای در لبنان پیدا کرد که هیچ کس نمی‌توانست مشروعیت آن را زیر سؤال ببرد یا در اهداف آن شک و تردید داشته باشد. بسیاری از رجال ردیف دوم انقلاب ایران، از لبنان و جنوب آن شناخت کافی داشتند و برخی از آنان در اردوگاههای فلسطینی آموزش نظامی دیده و یا در کنار مقاومت فلسطینی مبارزه کرده بودند. شمار اندکی از آنان نیز در جنوب لبنان به شهادت رسیده و برخی از آنها همراه پاسداران انقلاب اسلامی ایران به لبنان آمده و اردوگاههای آموزش نظامی را که بیشتر در اختیار جنبشهای فلسطینی همچون فتح و امل بود به خدمت گرفته بودند تا برای افرادی که می‌خواستند در راه خدا، علیه اشغالگران اسرائیلی بجنگند، دوره‌های فشرده آموزشی نظامی برگزار و با سردادن شعار شکوهمند «به پیش به پیش تا آزادی قدس» فلسطین را آزاد کنند.

اندکی پیش از پیدایش حزب الله، برخی از احزاب سیاسی لبنان که برجسته‌ترین آنها حزب کمونیست و حزب سوری قومی اجتماعی و جنبش امل با بهره‌گیری از تجربیات کارشناسان اطلاعاتی و امکانات نظامی و مخابراتی سازمان امنیت سوریه به عملیات ضد صهیونیستی



دست زدند. آنگاه مبارزه با اجرای عملیات شهادت طلبانه از نوع دیگری آغاز شد که برای مردم و همه گروههای مبارز لبنان بی‌سابقه بود. در نخستین عملیات، مراکز فرماندهی برخی از نیروهای چند ملیتی «ناتو» منفجر شدند. این نیروها در ظاهر برای پشتیبانی از اسرائیل به هنگام عقب نشینی از لبنان و تضمین عدم بازگشت مقاومت فلسطین به لبنان، در بیروت استقرار یافته بودند. البته بهانه اصلی حضور این نیروها، تأمین جان آوارگان فلسطینی در برابر قتل عامهای احتمالی بود.

دراکتبر سال ۱۹۸۲، مقر گردان تفنگداران آمریکایی در نزدیکی فرودگاه بیروت و روز بیست و ششم همان ماه نیز مرکز فرماندهی

اشغالگران صهیونیست در شهرستان صور در جنوب لبنان و در نوامبر همان سال مقر گردان فرانسویها منقرض شدند. هریک از این انفجارها با دهها نظامیانی که به خون خود می‌غلتیدند، هیبت و حیثیت نیروهای آتلانتیک شمالی «ناتو» را بر باد داد و انگیزه مقاومت را در آذهان مردم زنده کرد. به ویژه این که شهادت طلبان عامل انفجار با لبخند و با سر دادن شعار الله اکبر به مراکز نیروهای غربی یورش می‌بردند. روشن بود که این اقدامات با تأیید دمشق و تهران مواجه نبود.

سوریه و ایران لازم دانستند نیروهای خود را ابتدا به عنوان مربی و آموزش دهنده و پشتیبان و سپس رزمنده به لبنان بفرستند، زیرا جنوب لبنان، «میدان رزم» و امتداد مذهبی آن در بعلبک، هرمل و بخش جنوبی بیروت پر از نیروهای انسانی داوطلب و ماهی امیدواری بود. بدین ترتیب، هسته اولیه حزب‌الله از رزمندگان و مبارزان داوطلب جنبش امل و افرادی که تشنه مبارزه با اشغالگران بودند و از احزاب و گروههای واماندۀ سیاسی احساس سرخوردگی میکردند، تشکیل یافت. از نظر آنان تهیه اسلحه، مشکل نبود بلکه حمایت سیاسی مسئله اصلی بود. افرادی که توان حمایت رزمندگان مقاومت را تأمین کنند، سیاسی را به عهده گیرند، ولی دربی درگیریهای خونینی که میان رزمندگان حزب‌الله و ارتش سوریه روی داد، دریافت که جز از طریق تفاهم با سوریه نمیتوانند حمایت رزمندگان مقاومت را تأمین کنند. از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵، تشکیلات حزب‌الله، از لحاظ نیروی انسانی ورزیده، آموزش دیده و ناشناخته، رشد چشمگیری یافت. اعضای آن بسیار اصرار داشتند مخفیانه فعالیت و مسائل امنیتی و پنهانکاری را کاملاً رعایت کنند. باقی‌مانده احزاب و گروههای سیاسی لبنان و وجود چنین تشکیلاتی را برای موجودیت خویش تهدیدآمیز و حزب‌الله را رقیب بزرگ و خطرناکی می‌دیدند که با برخورداری از امکانات فوق‌العاده ممکن است فعالیت آنان را زیر سؤال ببرد. به ویژه این که کمتر حزب یا گروهی پیش از این از چنین امکاناتی برخوردار بود. اگر هم این احزاب، چنین امکاناتی داشتند، آن را در درگیریهای بیهوده و یا درون گروهی از دست می‌دادند.

آغاز فعالیت حزب‌الله با بی‌تجربگی و ناپختگی همراه بود و از برخی از سیاستمداران گاهی اوقات، اقدامات حزب‌الله را محکوم می‌کردند. به ویژه این که برخی افراد و کسانی که از گروههای افراطی به حزب‌الله پیوسته بودند، شعار «جمهوری اسلامی لبنان» را مطرح می‌کردند، اما تشکیلات حزب‌الله به تدریج سر و سامان گرفت و توانست خود را به عنوان یک سازمان نیرومند در صحنه سیاسی لبنان نشان دهد، به طوری که بزرگ‌ترین قدرت نظامی منطقه حریف او نمی‌شود. حزب‌الله در مسیر پر فراز و نشیب خود، عوامل شکست را کاملاً از سر راه خود برداشت. در مقابل توطئه‌ها و شائتاها ایستاد و با صبر، بردباری، پایداری در صحنه سیاست داخلی لبنان و مقاومت در برابر رژیم صهیونیستی، هیچ‌گاه از حرکت باز نایستاد. «حزب مستضعفان» اولین درپچه حزب‌الله به سوی جهانی شدن بود. نخستین گروندگان به حزب، رانده‌شدگان فقیر و بیچارگانی بودند که از شهرها و بخشهای محروم لبنان برنخاسته بودند و جز خدای متعال چیزی برایشان نمانده بود و پیوستن به حزب‌الله بهترین گزینه برای آنها بود. هم‌اکنون حزب‌الله به بزرگ‌ترین حزب مردمی تبدیل شده که بهترین تشکیلات و سرسختانه‌ترین موضعگیرها را دارد و از نظر آگاهی سیاسی و ارزیابی تحولات، در بالاترین قله درک و شناخت قرار دارد. حزب‌الله ضمن رعایت سلیقه‌های عمومی و بدون چشمپوشی از ارزشها و مبانی و اصول ثابت خویش و بدون شانه خالی کردن از شعار جهاد دراز مدت برای آزادی فلسطین از همه رقیبان خویش جلوتر زده است.

در نخستین انتخابات پارلمانی که پس از توقف جنگهای داخلی در سال ۱۹۹۶ برگزار شد و حزب‌الله همگام با همییمان سوری خود و از طریق او و همراه با حکومت لبنان در آن شرکت کرد، مردم به دلایل گوناگونی به نامزدهای حزب‌الله رأی دادند. آن انتخابات در زمستان برگزار شد و نمایندگان حزب‌الله به خانه‌های فقیران و بیچارگان و بیوه زنان، گازوئیل برساندند تا سرمای سخت و طاق‌رفسای آن سال به آنان آسیبی نرسانند. در حالی که ادارات و سازمانهای دولتی از انجام وظایف خویش خودداری می‌کردند، اعضای حزب‌الله راههای برفگیر روستایی را باز می‌کردند و محاصره‌شدگان در برف را نجات می‌دادند. مدیران و کارکنان ادارات سرگرم کارهای روزمره خود بودند و توجهی به وضعیت مردم نداشتند.

حزب‌الله بدون اینکه میان طوائف گوناگون لبنان تفاوتی قابل باشد، به مردم فقیر کمک می‌کرد و پرداخت شهریه فرزندان آنان را در مدارس رسمی به عهده داشت. حزب‌الله، فعالیت‌های خدماتی اجتماعی گسترده‌ای دارد و از مراکز فعال و با نفوذی در زمینه‌های تربیتی، تبلیغاتی و آموزشی و ارائه کمک‌های اجتماعی برخوردار است. حزب‌الله از مراکز که انقلاب اسلامی در ایران تأسیس کرد،

نسخه‌ای را در لبنان به وجود آورد، از جمله نهادهای شبیه به جهاد سازندگی که نقش برجسته‌ای را در بازسازی مناطق جنگزده جنوب که بر اثر تجاوز اسرائیل در ژوئن سال ۱۹۹۳ تجاوز دوباره آن در آوریل سال ۱۹۹۶ ویران شده بودند، ایفا می‌کند، نقشی که هیچ‌گاه از یاد مردم لبنان نخواهد رفت.

مؤسسه شهید نیکو یکی دیگر از نهادهای حزب‌الله است که مسئولیت سرپرستی و نظارت بر امور فرزندان شهدا را به عهده دارد و آنان را طوری تربیت می‌کند که متعهد و پایبند به اصول و ارزشهای اسلامی باشند. وجود مؤسسه شهید لبنان موجب می‌شود حزب‌الله از نظر نیروی انسانی متعهد و مؤمن، پشتوانه عظیمی داشته باشد که هیچ‌گاه پایان نخواهد یافت. همچنین مؤسسات آموزشی بسیاری در جنوب لبنان و بعلبک و هرمل وجود دارند که از نظام آموزشی رسمی لبنان پیروی می‌کنند و زبانهای خارجی را نیز آموزش می‌دهند و شهریه فرزندان خانواده‌های کم درآمد را به طور قسطی دریافت می‌کنند. مدیران این مراکز آموزشی، دانش‌آموزان خود را به رعایت شعارات اسلامی و پوشش اسلامی و انضباط اخلاقی ملزم می‌کنند. در اواخر ژوئیه سال ۱۹۹۲، رژیم صهیونیستی به حمله نظامی گسترده به لبنان، به ویژه جنوب آن کشور دست زد. هدف از این تجاوز ویران کردن بسیاری از تأسیسات حیاتی و اشاعه جو رعب و وحشت، به منظور وادار کردن اهالی جنوب به ترک خانه‌ها و روستاهای خود بود. به ویژه آن که امکانات اولیه پایداری، یعنی پناهگاه و توان رویارویی با دشمن، برای مردم فراهم نبود. جاده‌های جنوب، شاهد کاروانهای صدها هزار نفری آوارگان بودند که از جنگل درخیمان صهیونیست گریخته بودند. آوارگان مدتی را در کنار خویشاوندانشان در بیروت و اطراف آن به سر بردند.

رزمندگان مقاومت اسلامی در سرزمین جنوب به مقاومت ادامه دادند، از سرزمین خود دفاع کردند، سلاح خود را بر زمین نگذاشتند و بر حجم عملیات نظامی علیه متجاوزان اشغالگر افزودند تا با میانجیگری محافل بین‌المللی و کمکهای محدود دولتهای عربی، آتش‌بس برقرار شد. با برقراری آتش‌بس، فعالیت جهادگران سازندگی لبنان برای بازسازی خانه‌ها و تأسیسات دولتی آغاز شد و کمکهای مهم و زود هنگام از ایران وارد لبنان شدند. سوریه نیز بخش زیادی از سیمان مورد لزوم برای بازسازی را تأمین کرد. این درحالی است که کمک دولتهای عربی به وسائلی اولیه‌ای مانند پتو و چادر و کتسرو محدود



حزب‌الله بدون اینکه میان طوائف گوناگون لبنان تفاوتی قابل باشد، به مردم فقیر کمک می‌کرد و پرداخت شهریه فرزندان آنان را در مدارس رسمی به عهده داشت. حزب‌الله، فعالیت‌های خدماتی اجتماعی گسترده‌ای دارد و از مراکز فعال و با نفوذی در زمینه‌های تربیتی، تبلیغاتی و آموزشی و ارائه کمک‌های اجتماعی برخوردار است.

بود. کمک دولتهای عربی متضمن این پیام ضمنی بود که نباید به بازی خطرناک «مقاومت» ادامه داد. مجاهدان حزب‌الله به روستاهای جنوب رفتند و در جهاد بازسازی به مردم کمک کردند و قدردانی و ستایش مردم از این جوانمردان شجاع که پایدار ماندند و سرزمین را به دشمن واگذار نکردند، دو چندان شد.

در نیمه ماه آوریل سال ۱۹۹۶ دوباره اسرائیل به لبنان تجاوز کرد. این بار دامنه تجاوز نظامیان صهیونیست بیش از گذشته بود. نیروگاههای تولید برق و پهلای ارتباطی لبنان همراه با مردم بی‌دفاع جنوب از بین رفتند. اسرائیل از دولت لبنان خواست رزمندگان حزب‌الله را هر چه زودتر سرکوب کند. لبنان برای دفع تجاوز از محافل و مجامع جهانی کمک خواست، اما این فراخوانی، گوش شنوایی نداشت. وارن کریستوفر، وزیر خارجه وقت آمریکا به مقامات لبنان اطلاع داد که سرگرم دیدار از ژاپن و برخی از کشورهای آسیایی است. او شماره تلفن خود را در اختیار دولت‌مردان لبنان قرار داد و به آنان گفت هرگاه پیشنهاد آتش‌بس مشروط اسرائیل را پذیرفتند، او را آگاه کنند. اسرائیلیها در جنوب لبنان مرگ‌آفرینی کردند. این مرگ‌آفرینی در

روستای قانا در نزدیکی شهر صور به اوج رسید. در یکی از روزهای عملیات «خوشه‌های خشم» و در زمان نخست وزیر یوشیون پروز، توپخانه اسرائیل ۱۰۵ زن و مرد و کودک و سالمند را که به پایگاه نیروهای سازمان ملل متحد پناه برده بودند، قتل عام کرد. آنان گمان کرده بودند در پایگاه نیروهای سازمان ملل از گلوله‌های مرگبار اسرائیلی در امان خواهند بود. در پی این اقدام جنایتکارانه، «هیرویه دوشاربت» وزیر خارجه فرانسه به منظور حفظ منافع کشورش در لبنان به بیروت آمد و کوشید اسرائیل را به برقراری آتش‌بس متقاعد کند، زیرا رسانه‌های جهانی و تلویزیونهای غربی، تصاویر صحنه‌های کشتار مردم قانا را بی‌درنگ پخش کردند و افکار عمومی جهان تحت تأثیر تصاویر بیگانه‌های متلاشی شده کودکان قانا بردستهای سربازان کلاه آبی سازمان ملل قرار گرفت.

عملیات خوشه‌های خشم ادامه یافت. رزمندگان حزب‌الله مقاومت و عرصه را بر اسرائیلیها تنگ موشکهای کاتیوشای بیشتری را به سوی شهرکهای صهیونیست‌نشین شمال فلسطین اشغالی پرتاب کردند. افرادی از گوشه و کنار جهان بسیج شدند و به دمشق آمدند تا جلوی این کشتار را بگیرند و نگذارند دامنه جنگ گسترش یابد و سوریه به دفاع از خود و نه برای دفاع از مقاومت و تأسیسات لبنان، ناگزیر وارد جنگ شود. وزیران خارجه آمریکا، روسیه، ایران، مصر، عربستان در بیروت با مقامات لبنان به رایزنی پرداختند. وزیر خارجه فرانسه اعلام کرد تا آتش‌بس برقرار نشود، به کشورش باز نخواهد گشت. گفت‌وگوها به طول انجامیدند و به کلاف سردرگمی تبدیل شدند. طرفهای مذاکره کننده نتوانستند بر جلوگیری از درگیریها توافق کنند و فقط به این نتیجه رسیدند که عملیات نظامی علیه غیر نظامیان در امتداد مرز متوقف شود، بدان معنا که نه اسرائیل از هوا و زمین و دریا اهداف غیر نظامی را مورد حمله قرار دهد و نه حزب‌الله موشکهای کاتیوشا را به طرف شهرکهای یهودی نشین شلیک کند.

در نتیجه گفت‌وگوهای طولانی، «تفاهمنامه آوریل» امضاء شد که پیروزی معنوی مقاومت را به نفع ایران نشان داد. این نتیجه این تفاهمنامه هم پایتختهای جهان از واشنگتن گرفته تا تل‌آویو، پاریس، مسکو و سایر پایتختهای مهم، عملاً مقاومت را به عنوان واقعیتی انکارناپذیر به رسمیت شناختند. برای اجرای این تفاهمنامه، کمیته‌های مرکب از نمایندگان آمریکا، فرانسه، سوریه، اسرائیل و لبنان تشکیل یافت. اما وجودی که نامی از مقاومت در متن تفاهمنامه برده نشده است، اما شناسایی مقاومت نیازی به تصریح نام آن در تفاهمنامه ندارد.

پس از دستیابی به این تفاهم و برقراری آتش‌بس، رزمندگان حزب‌الله دوباره به یاری مردم و بازگرداندن آنان به خانه‌هایشان و بازسازی ویرانه‌ها پرداختند. مردم این بار با قدرشناسی از رزمندگان مقاومت دریافتند که حزب‌الله پیش از پذیرش آتش‌بس، حق آخرین شلیک را برای خود محفوظ نگاه داشت و نشان داد که مردم می‌توانند در مقابل متجاوزان بایستند و به مقاومت ادامه دهند و پیروزی معنوی به دست آورند، زیرا حزب‌الله از توان رزمی بالایی برخوردار است و مردم نیز پشتیبان آنان هستند. همین باعث شد که جهان ضمن تلاش برای توقف کشتار غیر نظامیان، مقاومت و حق دفاع از شهروندان لبنانی در سرزمین خویش را به رسمیت بشناسد. این رویداد به مثابه میلاد حزب‌الله در جهان عرب و سراسر جهان شناخته شد.

حزب‌الله از آن پس در معادلات بین‌المللی به یک واقعیت انکارناپذیر تبدیل و گویی عضو ششم آن کمیته پنج نفره شد. پس از آن، دیگر حزب‌الله تنها یک گروه رزمنده نبود، بلکه حرف خود را در زمینه رهبری مقاومت و به عنوان طرف اصلی در تصمیم‌سازیهای ملی لبنان به کرسی نشاند. شناسایی حزب‌الله از سوی کشورهای عربی که از روی ناچاری صورت گرفت، معمولاً زیر پوشش غربیها و به ویژه آمریکا پنهان می‌شد، به خصوص که اسرائیل اذعان کرد حزب‌الله به یک طرف انکارناپذیر در معادلات جدید تبدیل شده است. به طور خلاصه باید گفت که حزب‌الله گیاه خودرو نیست و از هیچ سر بر نیامورده است. با وجود حمایت سوریه و کمکهای جمهوری اسلامی ایران، حزب‌الله مؤسسه‌های سیاسی، لبنانی است که رویکرد اسلامی و شیعی دارد و از گرایش و وابستگی عربی برخوردار است. حزب‌الله به نوعی وارث قانونی مجموعه احزاب و جنبشهای ترقیخواه، پیشرو، ملی‌گرا و انقلابی است که در دهه‌های پنجم و ششم قرن گذشته در منطقه موج می‌زدند و به تدریج و از ابتدای دهه هفتم روزه ضعف و سستی نهادند. هر چند که برخی از این احزاب هنوز «آهپی و فات» خویش را منتشر نکردند، اما شعارهای خود را بر دوش نظام سلطه موجود آویختند که به نام همین احزاب، ولی بدون مشارکت آنان حکومت می‌کند. اکنون در دوران وابستگی و سنسیتی احزاب سنتی، حزب جدیدی تولد یافته باشد که همه احزاب گذشته را پارو کرده است. برای یاد آوری به این نکته اشاره می‌کنم، سرزمینی که اکنون حزب‌الله در آن با اشغالگران اسرائیلی می‌جنگد، در طول سی سال گذشته یا بیشتر، مرکز فعالیت و پیکار هادواران جنبشها و احزاب و





سازمانهایی بوده که برای دگرگونی وضع موجود، به صورت مسالمت‌آمیز یا مسلحانه مبارزه کرده‌اند. هم چنان که این سرزمین، خط تماس و چپه رویارویی با دشمن امت عرب بوده که صدای انفجار گلوله و بمب، هیچ‌گاه در آن قطع نشده است.

چنانکه زندگینامه مبارزاتی آن را بازگو کردیم، وارث قانونی حزب بعث سوسیالیست عرب، وارث جنبش ناسیونالیسم عرب، وارث چریانات طرفدار «جمال عبد الناصر»، وارث جنبشهایی مارکسیستی همچون حزب کمونیست، گروههای طرفدار

امام حسین بن علی (ع) آغاز می‌شود و مراسم تعزیه خوانی نام دارد و در آن مراسم واقعه کربلا و شهادت اباعبدالله الحسین (ع) و برادران و فرزندان ایشان بازگو می‌شود. در این گونه مجالس، مردان شیعه قبل از زنان با صدای تعزیه‌خوانان به گریه و زاری و ریختن اشک می‌پردازند و به کسانی که به خاندان اهل بیت (ع) ظلم کردند و آنان را به شهادت رساندند، لعنت و نفرین نثار می‌کنند.

سید حسن نصرالله به من گفت، «سعی کردم با لغو مجلس عزاداری، برنامه مراسم را تغییر دهم تا برخی از افراد تصور نکنند که به خاطر هادی و هم‌زمان او ترتیب داده شده است. این شیوه مناسبی برای استقبال از پیگرهای شهدا نیست. به شهید نباید گریست. شهید الگو و اسوه و مایه عزت و سربلندی امت است. طبق برنامه قرار بود که بعد از مراسم عزاداری سخنرانی کنم. هنگامی که پشت تریبون قرار گرفتم با دهها دوربین تلویزیونی با نورافکنهای قوی روبه‌رو شدم. گرما فوق العاده طاقت‌فرسا بود. به ویژه این که نورافکنها حرارت زیادی تولید می‌کردند و به چشم انسان آسیب می‌رساندند مخصوصاً برای کسانی مثل من که از عینک استفاده می‌کنند. خیلی دشوار است.

سخنرانی را مثل همیشه شروع کردم و لحظاتی بعد احساس کردم چیزی را نمی‌بینم. از شدت گرما، عرق از سر و صورتم سرازیر شده و شیشه‌های عینکم را پوشانده بود. خواستم دستم را دراز کنم و از روی میز تریبون دستمال کاغذی بردارم و عرق روی چشم و صورتم و دست کم شیشه‌های عینکم را تمیز کنم، اما در یک لحظه به فکرم رسید که برخی از دوربینهای تلویزیونی هویت بیگانه دارند و ممکن است برنامه تولیدی خود را به اسرائیل بفرستند و همه گمان کنند که من برای فرزندم گریه و اشکهایم را پاک می‌کنم، بنابراین ترجیح دادم صورتم خیس بماند، ولی به دست دشمن بهانه ندهم که بگویند پدر داغ‌دیده، پشت تریبون ایستاده بود و برای جوان ارشد خود گریه می‌کرد و در عین حال دیگران را به شهادت در راه خدا فرا می‌خواند. من یکی از خانواده‌های شهدای پیش نیستم.»

شب هنگام، پیگر چهل شهید را زیر یکی از سوله‌های فرودگاه بین المللی بیروت، کنار یکدیگر چیده بودند. دسته موزیک گارد ریاست جمهوری برای نواختن مارش شاد وارد فرودگاه شد تا به شوهایی راه آزادی میهن اداي احترام کند. سید حسن نصرالله نیز با یکایک پیگرهای شهدا خداحافظی کرد تا به پیگر فرزند خود سیدهای نزدیک شد و در گوش عزیزش آرام‌زخمه کرد. سپس بر پیگر همه شهدا نماز میت اقامه و یا همه آنان خداحافظی کرد و مانند سایر خانواده‌های شهدا به سراغ کار خود رفت، با این تفاوت که او رهبر و مسئول کاروانیان آزادسازی لبنان است.

با این وصف آیا داستان حزب‌الله با آزادسازی سرزمینهای اشغالی جنوب لبنان پایان یافته است؟ قطعاً چنین نیست. هر چند که پرسشهای دیگری پیرامون بحث آینده حزب‌الله وجود دارند، قدر مسلم این است که نظام سیاسی لبنان هدف بعدی حزب‌الله نخواهد بود. نه حزب‌الله این هدف را دنبال می‌کند و نه حکامیت لبنان گنجایش پذیرش خواسته‌های حزب‌الله را دارد. نگاه حزب‌الله قطعاً به فلسطین خواهد بود، ولی نه حزب‌الله می‌تواند بدون فلسطینیها کاری را از پیش ببرد و نه شرایط فلسطین (رهبری مردم) به اندازه کافی برای حزب‌الله مساعد است.

و بالاخره مسلم است که اسرائیل هم نمی‌پذیرد که حزب‌الله به شکل قدرت بزرگ و توانمند و با استعداد و آماده رزم در هر زمان و در هر شرایط و این بار در داخل فلسطین اشغالی حضور داشته باشد. کاملاً روشن است که قدرتهای بزرگ و در رأس آنها آمریکا، به لبنان و سوریه فشار می‌آورند تا از تنش لبنان را در مناطق آزاد شده جنوب مستقر کنند و بدین ترتیب نیاز به حزب‌الله و مقاومت منفی و شکوه حزب‌الله کم‌رنگ و نیروهای مقاومت باری بر دوش امنیت داخلی لبنان شوند. البته هدف اصلی این فشار، دور کردن حزب‌الله از فلسطین اشغالی و اسرائیلیهاست. براساس این دیدگاه حزب‌الله گامهایی بعدی خود را روشن نمی‌کند. در سرزمین رواروبی، زمینه برای همه احتمالات با اطلاع ثانوی باز خواهد بود. شایسته است که برای پاسخگویی به بقیه پرسشها شتاب نکنیم. حزب‌الله معتقد است هنوز وظیفه خود را کاملاً انجام نداده است. از سوی دیگر سرزمین اعراب هم آستان حوادث گوناگون است، رویدادهای آینده، پاسخهای ناگفته را روشن خواهند کرد. ■

ترانه‌ها را به گونه‌ای تغییر داده بودند تا با این جمله، «مقاومت کنند مسلمان، مقاومت کنند مسلمان، سلام مرا به سید حسن برسان»، یا جملات دیگری که بیانده همیمنانی با دیرکل حزب‌الله، بود هماهنگ شود. در این ترانه‌ها سید حسن نصرالله را با نام «بوهادی» یعنی فرزند سید حسن که در سال ۱۹۹۷ در رواروبی با اشغالگران به شهادت رسید، خطاب می‌کردند.

گذرگاه فاطمه به زیارتگاه نمادین تاریخی تبدیل شده بود و مردمی که به آنجا می‌آمدند سنگ به دست می‌گرفتند و به طرف نظامیان صهیونیست پرتاب می‌کردند. سربازان اسرائیلی برج دیده‌بانی خود را با شیشه ضد گلوله و مشیکهای آهنین مسلح کرده بودند تا از سنگ لبنانها در امان بمانند. در چهار چوب همبستگی با مقاومت اسلامی لبنان و شرکت در مراسم شادی لبنانها، هیئت‌های مردمی بسیاری از کشورهای اسلامی و عربی از گذرگاه مرزی فاطمه، بازدید می‌کردند. شبیه شب مورخ ۲۷ ژوئن سال ۱۹۹۸، کنار آقای سید حسن نصرالله در دفتر کارش در دیدار خانه حزب‌الله نشستیم. همه منتظر ورود کاروان پیگرهای شهدای لبنانی بودند که در پی مذاکرات غیرمستقیم و موفقیت‌آمیز میان حزب‌الله و اسرائیل، به میهن باز می‌گشتند. پیگرها کفن پوش و در پرچم سرخ‌رنگ لبنان پیچیده شده بودند. به چهره آرام رهبر چهل ساله حزب‌الله که ظاهری ساده و آراسته و محاسن سیاه و انبوهی داشت و مرزوی بین عمده سیاه و محاسن او دیده نمی‌شد، خیره شده بودم. او منتظر رسیدن پیگر فرزند ناکام خود، شهید سید هادی نصرالله بود که یک‌سال قبل در نبرد با اسرائیلیها در منطقه اشغالی «اسجد» در نوار امنیتی جنوب لبنان به شهادت رسیده بود. هم‌زمان سید هادی موفق به عقب کشیدن پیگر او نشده بودند. اسرائیلیها جنازه هادی را در اختیار داشتند و گمان می‌کردند می‌توانند شروط خود را بر رهبر دادگذار حزب‌الله که پیگر

نصرالله

توده‌های مردم از فرط خوشحالی تا نوار مرزی به دنبال رزمندگان پیش رفتند و وقتی به مرز رسیدند و سربازان اشغالگر را دیدند که خاک لبنان را ترک گفته‌اند، آنان را سنگباران و با نفرین و دشنام آمیخته با شکوه شادی پیروزی با آنان برخورد کردند.

فرزند خود را ندیده بود، تحمیل کنند.

درک احساس سید حسن نصرالله درباره بازگشت پیگر فرزندش سید هادی نصرالله چندان دشوار نبود، اما سخن درباره تحصیلات، نوجوانی، همسالان، داوطلب شدن سید هادی برای حضور در میدان رزم، آخرین ملاقات او با پدر و واکنش مادر داغ‌دیده، بسیار دشوار بود. در میان سخنان سید حسن، این نکته توجه مرا جلب کرد که گفت خبر شهادت فرزندش سید هادی و سه نفر از هم‌زمان او را روز جمعه‌ای به او اطلاع دادند که فردای آن روز قرار بوده مراسم پشوروی با حضور توده مردم به منظور همبستگی با مقاومت برگزار شود. این مراسم طبق سنتهای نوگرایانه شیعه با عزاداری برای سرور شهیدان

«چه گوارا» و نیز جنبش امل با میراث تحریک‌آمیز «امام موسی صدر» است. وانگهی حزب‌الله، جایگزین پیشتاز مقاومت ملی فلسطین است که از همان آغاز، جنوب لبنان را به عنوان میدان مبارزه برگزید. پیغامشان چریکهای فدایی فلسطینی در همین منطقه استقرار یافتند و با کمک و راهنمایی فرزندان جنوب توانستند پایگاههای خود را تأسیس کنند و با اشغالگران فلسطین بجنگند.

از آزادسازی جنوب لبنان در ماه مه سال ۲۰۰۰ چند روزی نگذشته بود که برای تجدید خاطره به روستاهای آزاد شده رفتم. صبحگاهی از شهر خیام بیرون آمدم و به طرف سرچشمه رودخانه «الوزانی» در دامنه شمال غربی جبل الشیخ که از دامنه‌های بلندیهای اشغالی جولان سوری چندان دور نیست با اتومبیل حرکت کردم و در عرض پانزده دقیقه به عمق دره رسیدیم. در کنار رودخانه چند غذاخوری و قهوه‌خانه سنتی وجود داشتند. کسانی که عاشق آرامش بودند، از گرمای تابستان فرار کرده و به زیر سایه درختان بید مجنون و صنوبر و کاج و انبوه درختان دشت خیام آن را دایر کرده بود، نشستم. حافظه‌ای رودخانه چنان کم آب بود که می‌توانستید نوع ماهی زنده مورد نظرتان را برای ناهار از داخل آب انتخاب کنید. پشت میز قهوه‌خانه‌ای که یکی از شهروندان دشت خیام آن را دایر کرده بود، نشستم. حافظه‌ای بسیار قوی داشت و اتقدر از بازگشت به زادگاهش خوشحال و شادمان بود که سر از پا نمی‌شناخت. فقط حسرت و افسوس کم آبی رودخانه‌ای که توسط اسرائیلیها غارت میشود، آزارش می‌داد. ما که روزمینیان تشنه است و با کمبود آب مواجه هستیم و در کنار این رودخانه زندگی می‌کنیم، کاری جز حرف زدن و شعار دادن انجام نمی‌دهیم.

صاحب قهوه‌خانه گفت، «آیا می‌دانید که «سپهبد علی عامر» فرمانده ارتش مصر، در چهارچوب طرح اعراب برای تغییر مجرای رود اردن در سال ۱۹۶۴، اما اینچا آمد؟ اما شکست اعراب در جنگ ژوئن سال ۱۹۶۷، این طرح را مانند همه طرح‌های اعراب، بر باد داد. اما رودخانه وزانی که سرچشمه آن در خاک لبنان قرار دارد، همچنان مسیر خود را به فلسطین اشغالی طی می‌کند تا به دریاچه طبریا بریزد.»

من در پست‌ترین منطقه دره نشسته بودم که بیش از چند صد متر با مرز فلسطین فاصله نداشت. اسرائیلیها روی تپه‌های اطراف مسیر رودخانه سیم خارد کشیده بودند. سربازان اسرائیلی مراقب مردم و آب رودخانه بودند. شاید به آب رودخانه بیشتر اهمیت می‌دادند تا کسانی که برای تفریح و خوردن ماهی به آنجا آمده بودند! رودخانه کوچکی که دشمن آب آن را می‌بلعد و جز مقدار اندکی برای صاحب اصلی آن (لبنان) باقی نمی‌گذارد. دیدار از روستاهای عرقوب، کفرحمام، کفرشوبا و هباریه را به پایان رساندم و به ارتفاعات شیعا رسیدم. از سال ۱۹۶۸ تا آغاز جنگ‌های داخلی لبنان در سال ۱۹۷۵ این منطقه به نام «فتح لانه» شهرت داشت.

کنار دوستی که خانه‌اش را بازسازی می‌کرد، نشستم. او گفت، «اولین هسته جنگجویان جنبش فتح، ۲۲ سال پیش در این خانه مستقر شدند و عمویم آنان را راهنمایی می‌کرد. همانطور که ملاحظه می‌کنید زمین اینجا سنگلاخ و ناهموار است، سالمندانی که به تجارت و قاچاق مشغول بودند و یا برای تفریح به فلسطین می‌رفتند، به خوبی با راهها و غارها و مسیرهای صعب‌العبور منطقه آشنا هستند. آنان می‌دانند چگونه راه خود را کوتاه کنند و یا خود را از چشم مرزبانان و پایگاههای ارتش دشمن مخفی نگه دارند.»

درگذرگاه مرزی «معبر فاطمه» در کنار روستای آزاد شده کفر کلا که در منطقه میانی جنوب لبنان، حد فاصل لبنان و فلسطین اشغالی است، سرباز اسرائیلی سرتا یا مسلحی در برج دیده‌بانی و با عینک دره‌بینش به مردمی که در آنجا جمع شده بودند، نگاه می‌کرد. بر تعداد شهروندی که برای گرامیداشت سالگرد آزادسازی جنوب به آنجا می‌آمدند، هر لحظه افزوده می‌شد. برخی از آنان با ضبط صوت، ترانه حماسی و موزیک انقلابی پخش می‌کردند. آنان جملات این

